



چکیده:

عالم وجود به طوری وسیع است که آخدی نمی‌تواند وسعت آن را حدس بزند، و آنچه فهمش برای بشر امکان‌پذیر گشته این است که عالم مرکب از ملک و ملکوت، یا ارواح و اشباح، یا عقول و اجسام، و یا ظاهر و باطن است، و به نحوی منظم و مرتب است که هر چیزی در جای خود قرار دارد، و هر مسببی را سببی، و هر معلولی را علتی است که از هم انفکاک نمی‌یابند و متلازم یکدیگرند، و سلسله اسباب و مسببات چنان به هم پیوسته‌اند که شکاف و خللی بین آنها نیست؛ **فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ**. در این عالم منظم، نیروهایی متلاصق و بهم چسبیده و هماهنگ در تعامل با یکدیگرند که به منزله فرشتگانند و قرآن آنها را «ملک و ملائکه» خوانده است.

کلیدواژه‌ها: ملائکه، ملک، عالم وجود، انسان، نیروها، نظام عالم، ملائکه عرضی، ملائکه سماوی، آدم از نظر قرآن، سید محمد جواد غروی.

ماهیت ملائکه

در ماهیت ملائکه، بین متکلمین و حکماء اختلافاتی وجود دارد، و ضرورتی ندارد که سخنان آنان را مطرح نموده نقض و ابرام کنیم. بخصوص که کلمات اکثر آنها مستند به دلائل عقلی و نقلی نیست و غالباً صرف تخیل و توهم است. ازین رو فقط آنچه را که از کتاب و سنت و عقل استفاده می‌شود بیان می‌نماییم.

عالم وجود به طوری وسیع است که آخدی نمی‌تواند وسعت آن را حدس بزند، و آنچه فهمش برای بشر امکان‌پذیر گشته این است که عالم مرکب از ملک و ملکوت، یا ارواح و اشباح، یا عقول و اجسام، و یا ظاهر و باطن است، و به نحوی منظم و مرتب است که هر چیزی در جای خود قرار دارد، و هر مسببی را سببی، و هر معلولی را علتی است که از هم انفکاک نمی‌یابند و متلازم یکدیگرند، و سلسله اسباب و مسببات چنان به هم پیوسته‌اند که شکاف و خللی^۱ بین آنها نیست؛ **فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ**.^۲

در این عالم منظم، نیروهایی متلاصق و بهم چسبیده و هماهنگ در تعامل با یکدیگرند که به منزله فرشتگانند و قرآن آنها را «ملک و ملائکه» خوانده است. مثل ملائکه، مثل یک کارخانه صنعتی است که هر یک از اجزاء آن، به جای خود، یک عمل معین انجام می‌دهد و از مجموع کار همه آنها مصنوعات مخصوص آن کارخانه بوجود می‌آید. می‌بینیم که هر یک از اجزاء هر ماشینی کار ویژه خود را انجام می‌دهد و لاغیر، ولی بر سر هر ماشینی شخص متخصصی گمارده شده که بکارانداختن و هدایت و چگونگی کار آن را بعهده دارد. ماشینها به طور خودکار و بی‌آنکه خود متوجه باشند، وظائف خویش را عملی می‌سازند. ولی

۱- خَلَل، جمع آن خِلَال، شکاف و فاصله بین دو چیز. خَلَلَةٌ، جمع آن خِلَل: مانده غذاء در بین دندانها، هر چیز یا شخصی در میان اشیاء یا اشخاص دیگر.

۲- پس چشم به سوی آفرینش آسمانها بازگردان آیا در آنها سستی و نقصانی می‌بینی. (ملک ۳)



متخصصی که ماشینها را بکار می‌اندازد، هم ویژگی و آثار و موالید آنها را می‌شناسد، هم طریق هدایتشان را. اوست که ماشینها را، چنانکه باید و شاید، و به نحوی که ثمرات و نتایج مقصود از آنها بوجود آید، می‌سازد، راه‌اندازی می‌کند و بکار می‌گیرد.

عالم وجود نیز چنین است، یعنی مانند همان نیروهایی که در ماشینها و صنعتگران و متخصصین وجود دارد، در همه کائنات نیز چنین نیروها و فرشتگانی فعالند و هریک به وظیفه خود مشغول. بدین جهت ملائکه، لشکر خدایند. وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ.^۳ و به این اعتبار، دو دسته‌اند، ملائکه ارضی، یعنی نیروهای خودکار که بالطبع وظیفه خود را انجام می‌دهند بی‌آنکه خود بدانند، و ملائکه سماوی که دارای علم و ادراکند و ملائکه زبردست خود را رهبری کرده نتیجه مقصود را از آنها می‌گیرند. مراد از ملائکه ارضی نیروهایی است که در اجسام موجود است، و مقصود از ملائکه سماوی نیروهای درآک و عاقل است، مثل قوای عقل و روح در انسان. بناء بر این نیروهای طبیعی غیر درآک، ملائکه ارضی هستند که نمی‌دانند چه می‌کنند و باید تحت سیطره و فرمان نیروهای عاقل و درآک باشند تا این گروه از فرشتگان، دانسته نیروهای طبیعی را بکار گرفته به طور منظم و به شکل مخصوص آنها را به جریان اندازند و موالید مورد نظر را از آنها بوجود آورند. مثال ماشین و انسان. بدین ترتیب هر دو دسته وظائف محوله خود را انجام می‌دهند:

وَ مَا مِنَّا لَآ لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ، وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ، وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (صافات ۱۶۴ تا ۱۶۶)

(فرشتگان به زبان تکوینی می‌گویند:) و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مر او را (وظیفه) و جایگاهی معلوم است. و هر آینه ما صف کشیدگانیم (برای فرمان برداری از خدا)، و ما پیوسته تسبیح گویانیم.

یعنی عملاً خدا را از نقص و عیب منزّه و پاک می‌شماریم، زیرا اعمال ما منظم و مرتب و منسق و بی‌نقص است و در چارچوب وظیفه‌ی است که به ما محول گشته. پس خالقی که ما را آفریده و به هر یک از ما خاصیتی معین و استوار و بی‌عیب عطاء فرموده خود از هر نقص و عیبی مبرا است.

طبقات ملائکه

همان طور که پیش از این نیز اشاره کردیم، ملائکه، به اعتباری دو طبقه‌اند؛ ملائکه ارضیه و سماویه.^۴ برای روشن شدن موضوع، خلقت انسان را مثال می‌زنیم. خدای متعال در تغذی انسان، فرشتگانی را بر او موکّل ساخته است، چنانکه بر تغذی حیوانات و نباتات. در روایتی از حضرت باقر علیه السلام آمده است که:

همانا خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی است که بر نباتات زمین، از درخت و نخل، گمارده است. پس هیچ درخت یا نخلی نیست جز آنکه با او، از جانب خدای عزّ و جلّ، فرشته‌ی است که آن را و میوه‌اش را محافظت می‌کند. و چنانچه با آنها کسی نبود که حفظشان نماید، درندگان و موزیان زمین آنها را می‌خوردند. و همانا رسول خدا (ص) نهی فرمود از اینکه کسی زیر درختی یا نخلی که به بارنشسته است، به غائط رود، زیرا فرشتگان نگهدار آن حضور دارند.^۵

هیچ جزئی از بدن انسان و اجزاء حیوان و گیاه تغذی نمی‌کنند مگر آنکه حداقل هفت فرشته تا سد و بیشتر

۳- و لشکریان (فرشتگان) پروردگارت را کسی جزا نمی‌شناسد. (مدثر ۳۱)

۴- حمله عرش، از فرشتگان آسمانی می‌باشند که پیش از این با استناد به دو آیه توضیح دادیم.

۵- من لا یحضره الفقیه/ وافی، طهارت/ قال ابو جعفر الباقر علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَائِكَةً وَكَلَّهْمُ بِنَبَاتِ الْأَرْضِ مِنَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ، وَ لَيْسَ مِنْ شَجَرَةٍ وَ لَا نَخْلَةٍ إِلَّا وَ مَعَهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكٌ يَحْفَظُهَا، وَ مَا كَانَ مِنْهَا. وَ لَوْلَا أَنَّ مَعَهَا مَنْ يَمْنَعُهَا لِأَكْلَهَا السَّبَّابُ وَ هَوَامُّ الْأَرْضِ إِذَا كَانَ فِيهَا ثَمَرُهَا، وَ إِنَّمَا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَضْرِبَ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَلَاةً تَحْتَ شَجَرٍ أَوْ نَخْلَةٍ قَدْ ائْتَمَرَتْ، لِمَكَانِ الْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكَّلِينَ بِهَا. قَالَ: وَ لِذَلِكَ تُكُونُ الشَّجَرَةُ وَ النَّخْلُ أُنْسًا إِذَا كَانَ فِيهِ حَمَلُهُ، لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَحْضُرُهُ.

به آن مدد نمایند. به این بیان، معنای غذاء، این است که هر جزئی از آن جای چیزی را بگیرد که تلف شده، واصطلاحاً آن را (بدل ما یتَحَلَّل، عوض آنچه تحلیل می‌رود) می‌نامند. پس هر غذائی باید تبدیل به خون شود، سپس مبدل به گوشت، پوست، استخوان، غضروف و اعصاب سایر اجزاء بدن گردد. هنگامی که غذاء، این سیر تکاملی را پیمود تغذی حاصل گشته است. خون و گوشت و دیگر اجزاء بدن انسان یا حیوان هم جسمند، نه دارای علم و معرفتند، و نه قدرت دارند و نه اختیار.

بناء بر این به خودی خود، قادر بر تحرُّک و تبدُّل و تغیر نیستند، و مجرد طبیعت، در طی مراحل سیر تکاملی، تا مرحله نهائی، کافی نیست. همان طور که گندم، خود به خود آرد، و خمیر و نان نمی‌شود، مگر به وسیله کارگرانی که این اعمال را انجام دهند، خون نیز بنفسه، گوشت و استخوان و رگ و پی و غیره نمی‌گردد، جز به وسیله صنعتگران باطنی، که «ملائکه یا فرشتگان» نامیده شده‌اند، همانند صانعین بشری، که اهل شهر و قریه‌اند و هریک به شغل و حرفه‌ی مشغول. خالق توانا نیز نعمتهای ظاهر و باطن را به انسان عطاء فرمود (وَ أَسْبَغَ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً)؛ پس انسان نباید از نعمتهای باطنی غافل شود.

حال ملکی لازم است که غذاء را به گوشت و پوست و سایر اجزاء و جوارح برساند، زیرا غذاء، خود به خود حرکت نمی‌کند، و این نیرو (فرشته) را جاذبه می‌نامند.

ملک دیگری هم لازم است که غذاء را در هر نقطه‌ی که باید قرار گیرد، در همان جا نگاه دارد و آن را ماسکه یا مسمکه می‌نامند. ملک دیگری لازم است تا صورت خونی را از خون سلب نماید که آن را سالبه خوانند. ملک چهارمی هم لازم است تا صورت گوشت، استخوان، عروق، اعصاب، غضروفات و غیره را به آن خون بپوشاند که آن را مَصَوَّرَه گویند.

ملک پنجم باید مازاد از حاجت بدن را دفع نماید و آن را دافعه خوانند. و اما وقتی که هر جزئی به صورت معینی مَصَوَّر گشت، ملک ششم آن را به عضو مناسب و هم جنس خود الصاق می‌نماید، و این فرشته، مُلَصِّقَه نامیده شده. هفتمین ملک مهندس است که میزان نیاز هر جزء را اندازه‌گیری می‌کند. مثلاً به «مستدیر» نوعی الصاق می‌کند که گردی آن محفوظ بماند، و به «عریض» طوری می‌چسباند که به عرض آن ضرری نرسد، و به «مَجَوِّف»، به نحوی مُلَصِّق می‌سازد که توخالی بودنش ضایع نگردد، و مقدار هریک از اجزاء را به طوری مهندسی می‌کند که تغییری در شکل و صورت آن پدیدار نگردد. این فرشته را مُقَدِّرَه نامند، یعنی «اندازه‌گیر».

اگر فی المثل، بر بینی کودک آن مقدار از غذاء جمع شود که بر ران وی می‌رسد، بینی او درشت می‌شود و تجویفش فاسد، و صورتش زشت، و فائده‌اش منتفی، و بیان بدن تباه می‌گردد. بلکه باید غذاء را، به طوری که مذکور شد، به پلک چشم با نازک‌کیش، و به حدقه و مردمک چشم، با پاکی و ظرافتش، و به پاها با ضخامتش، و به استخوان با صلابتش، برساند، آن قدری که لازم است، هم از حیث مقدار، و هم از جهت شکل، بی‌کم و زیاد. و گرنه صورت اعضاء به هم می‌خورد، برخی که باید دُرشت باشد، ریز می‌شود و بالعکس، و هم از جهات دیگر.

حال اگر عضوی آسیبی یا مرضی به آن اصابه نماید، که فرشته داخل بدون اختیار نتواند وظیفه‌اش را انجام دهد، نیاز به پزشک، که نیروی خارج مختار است، پیدا می‌شود. این فرشتگان را که در حیوان و گیاه و درخت، به اعمال مذکور اشتغال دارند، «ملائکه ارضیه» نامیده‌اند. و همین‌ها هستند که در خواب و بیداری، بالاستمرار، وظائف خود را انجام می‌دهند، و در باطن آدمی، غذاء او را اصلاح و تنظیم و ترتیب می‌دهند درحالی که وی خبری از آن‌ها و چگونگی کارهایشان ندارد. انسان هم ناسوتی و ملکوتی است، هم جبروتی و هم لاهوتی. پس پزشک متشکل است از ملک ارضی و سماوی.

۶- و نعمتهای آشکار و نهانش را به فراوانی به شما داد. (لقمان ۲۰)



و اما اخباری که درباره ملائکه مَوَكَّل بر آسمانها و زمین و اجزاء نباتات و حیوانات، حتی قطرات باران و ابر و باد و غیر اینها وارد شده، لَا تُعَدُّ وَ لَا تُحْصَى می‌باشند. اما این که گفتیم برای هر یک از اعمال مذکور، فرشته‌یی لازم است، بدین علت است که افعال فرشتگان، مثل کارهای انسان نیست. زیرا انسان مَجْمَعُ الْقُوَى (وجود جامع نیروها) است و یک انسان می‌تواند اعمال بسیاری انجام دهد که هر یک مصدری دارد. مثلا گندم را آرد، آرد را خمیر، و خمیر را نان کند. و سایر کارهایی را هم که ضمن تهیه نان لازم است، به تنهایی صورت دهد. ولی خلقت انسان با ملائکه تفاوت دارد، زیرا هر ملکی وَحْدَانِی الصِّفَةِ می‌باشد، بدان سبب که ترکیب و امتزاج در وجودش نیست. هر ملکی، مَوَكَّل به کار معینی است که آیه کریمه به همین معنی اشاره می‌کند:

وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ^۷ (صافات ۱۶۴)

به همین علت، تضادّ و تقابل بین ملائکه وجود ندارد. مثال آنها در تعیین مقام و مرتبه و عمل ویژه هر یک، مثال حواس پنجگانه انسان است. همان‌طور که چشم مزاحم گوش، در ادراک اصوات، و مزاحم شامه، در ادراک بوها، و مزاحم ذائقه، در ادراک مزه‌ها، و بالعکس نیست، تراحمی هم بین فرشتگان وجود ندارد، و «فرشته» مانند یک انسان نیست که افعال عدیده را به تنهایی، به وسیله نیروها و فرشتگانی که در اختیار اویند، انجام دهد. حصول و صدور افعال متعدّد از انسان واحد، به علت اختلاف صفات و نیروهای متنوّع، و انگیزه‌های گوناگون وی می‌باشد. چون انسان، وَحْدَانِی الصِّفَةِ نیست، بدین سبب وَحْدَانِی الفِعْل هم نیست، ازینرو افعال مختلف و متضادّ و متباین از او صادر می‌شود. یک روز یا یکجا عطاء می‌کند، و روز دیگر، یا در جای دیگر، اِمْسَاک می‌نماید. یک روز با یکی دوست، و روز دیگر با وی دشمن می‌شود، و از آنجا که وی مَجْمَعُ الْقُوَى است، مقتضای قوای مختلف، تخالف آثار آنهاست. ولی ملائکه مفطور و مجبول^۸ بر طاعتند، لاجرم نافرمانی خدا را نمی‌کنند و در انجام امور محوّله و مأموریت خود مطیعند؛

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^۹ (تحریم ۶)
يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ^{۱۰} (انبیاء ۲۰)

و همین اطاعت و عدم نافرمانی فرشتگان، تسبیح گفتن آنهاست. قائمشان همیشه قائم، راکعشان پیوسته راکع، و ساجدشان علی الدوام ساجد است. طاعت ایشان از جهتی به طاعت جوارح شبیه است. مثلا هرگاه اراده کنی چشمت را باز کنی، بلافاصله پلکها از روی حدقه کنار رفته دیده را می‌گشایی. در طاعت آنها نیز اختلافی نیست تا در برخی از موارد اطاعت، و در بعضی عصیان کنند، بل پیوسته منتظر امر تو هستند تا به اراده تو باز یا بسته شوند. و این نموداری بود از نعمت خدا در ملائکه ارضیه، در خصوص احتیاج انسان به غذا. و هرگاه به سایر احتیاجات و اموری که خارج از وجود او باشند، و به مدد آنها نیازمند باشد، دست بزنی، از شماره بیرون است. چنانکه نعمتها از حدّ احصاء خارجند، که اگر نعمتهای خدا را بشماری نمی‌توانی آنها را به رقم درآوری.^{۱۱} مراد از آیه، که نِعْمُ الهی از دایره احصاء خارج است، این است که انسان باید از نتیجه و ثمره این نعمتها استفاده نماید، یعنی از هیچ کوششی در راه غمّان جهان و کسب خیر و ایجاد سعادت برای خود و بَنی نوع

۷- و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مر او را جایگاهی (وظیفه‌یی) معلوم است.

۸- مَفْطُور؛ سرشته شده / مَجْبُول؛ جَبَلِی شده، نهادی شده.

۹- نافرمانی خدا را نکنند و آنچه به آنها امر شود بانجام رسانند.

۱۰- شبانه روز تسبیح (خدا) گویند بی آنکه سستی کنند.

۱۱- وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا (ابراہیم ۳۴)

خویش فرو گزار نکند. و این حاصل نگردد مگر با وضع نِعَم الهی در مواضعی که خداوند تعیین کرده، چنانکه فرموده: **وَ ذُرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ**^{۱۲} (انعام ۱۲۰)

گناهان باطن بر تخلفاتی اطلاق می شود که پنهان است و دیده نمی شود، مانند خِصال سیئه، از قبیل بُخل و طمع و حرص بر مال حرام، حبّ جاه، سوء ظنّ، حسد، عداوت و سایر معاصی قلبی و درونی، و تزکیه نفس از آنها، شکر نعمتهای باطنی، و اجتناب از گناهان پیدا، شکر نعمتهای ظاهری است.

ابصار و انذار اولی الابصار

هر گاه کسی در **طَرَفَةُ الْعَيْنِ**^{۱۳} معصیتی مرتکب گردد، به جایی یا چیزی که حرام است نظر کرده دیده بگشاید، به همه نِعَم الهی که در آسمان و زمین به او عطاء کرده، و به آنچه در اختیارش نهاده، کفران نموده است. زیرا اکثر، یا کثیری از مخلوقات، از ملائکه و سماوات و نیّرات و زمین و جماد و نبات و حیوان، برای کلّ افراد بشر نعمتند که هر نفسی از آنها بهره خاصّ خود را می گیرد، هر چند همه منتفع می گردند. اینک همان مثال مذکور را توضیح می دهیم.

در «یک چشم گشودن» دو نعمت در پلکها موجود است. زیر هر پلکی عضلات و عروق و اعصاب و رباطها و پی ها وجود دارد که متصل به اعصاب دماغند. به وسیله آنها بالا رفتن پلک پایین، و پایین آمدن پلک بالا تحقّق می یابد. بر هر پلکی موهای سیاهی قرار دارد تا نور را برای چشم تنظیم کند و از ورود گرد و غبار و چیزهای دیگر به چشم جلوگیری کند. و در هر موی از آن سه نعمت است، یکی نرمی بُن آن تا به سهولت عمل نماید، دوم استحکام آن که به آسانی کنده نشود، سوم این که موها مشبکند تا هر گاه غبار مانع از گشودن چشم گردد، بتوان از لابلای موها به بیرون نگریست. سپس هر گاه به حدقه غباری برسد، یا ذره گاه یا خاری روی آن قرار گیرد، با یکی دوبار چشم برهم زدن، خار یا خاشه^{۱۴} را از حدقه خارج می سازد یا به گوشه چشم منتقل می نماید.

پس می گوئیم مثلاً کسی که به حرام یا به نامحرمی بنگرد، به نعمت خدا در پلک و مژه چشم کفران کرده است. وجود اینها نیز بستگی به وجود چشم دارد. چشم هم به سر، سر نیز قوامش به سایر اجزاء اصلی بدن است، بدن هم متقوم به غذاء است، غذاء نیز مولود آب و زمین و آفتاب و هواء و ابر و باران و کار و کوشش انسانها است، و این جمله، ملحق به آسمان و زمین و فرشتگان و مجموع عالم است. زیرا تمام عالم به منزله یک موجود است که اجزایش به یکدیگر پیوسته اند، همانند ارتباط و اتصال اجزاء یک بدن. پس هر گاه انسان کفران یکی از نعمتهای عالم وجود را نمود، هیچ فلک و ملک و جماد و نباتی باقی نمی ماند که او را لعنت نکند.

زمخشری در تفسیر «**وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ**» از ابن عباس روایت کرده که:

یهود از رسول خدا صلی الله علیه وآله از رعد پرسیدند که چیست؟

فرمود: فرشته بی است از فرشتگان که گمارده بر ابر است، با اوست چیزی شبیه تازیانه بی (گلوله بی) از آتش که با آن ابر را می راند.^{۱۵}

۱۲- پیدا و نهان گناه را واگزارید.

۱۳- **طَرَفَةُ الْعَيْنِ**؛ چشم برهم زدن.

۱۴- خاشه؛ خاشاک.

۱۵- ترمذی، سوره ۱۳- ۱/ احمد، ج ۱، ص ۲۷۴/ **إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الرَّعْدِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُوَكَّلٌ بِالسَّحَابِ مَعَهُ مَخَارِقٌ مِنْ نَارٍ يَسُوقُ بِهَا السَّحَابَ.**

